

# شیعه و دفاع از حریم آن در خطبه های حضرت زهرا (علیها السلام)

مریم حکمت نیا<sup>۱</sup>

## چکیده

«شیعه» نامی آشنا در فرهنگ توحید بوده و قرآن بزرگ ترین شاهد این گفتار است. در قرآن، حضرت ابراهیم (علیه السلام) «شیعه» نامیده شده است؛ زیرا ادامه دهنده جریان توحیدی حضرت نوح (علیه السلام) بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) نیز شیعه بودند.

«تشیع» راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، بلکه امتداد خط حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و استمرار طریق توحید است. روشن است که در راه خدا و جریان توحیدی، انتخاب خلیفه و وصی پیغمبر همانند انتخاب پیامبر، فقط به دست خدا و به فرمان او انجام می گیرد. این همان اعتقادی است که شیعه را از دیگران ممتاز می گرداند.

حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه مبارک خود، به دفاع از این بینش می پردازد و در مقابل تمام جریاناتی که تا آن زمان پدید آمده بودند یا در آینده به تبع آن ها می توانستند پدید بیایند، ایستاده، مخالفت صریح خود را اعلام می کند؛ زیرا نتیجه آن ها را بسیار شوم می داند که جز خون ریزی و بدبختی ثمره ای نخواهد داشت، در حالی که اگر همان جریان برگزیده الهی که در رهبری حضرت علی (علیه السلام) متجلی بود، پس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ادامه می یافت، یقیناً به خوش بختی و سعادت تمام جوامع بشری منتهی می شد و اسلام آینده ای روشن و درخشان می داشت که در سایه آن، مردم در نهایت آسایش و رفاه، از نعمت های فراوان مادی و معنوی بهره مند می شدند و درهای برکت از آسمان و زمین برایشان گشوده می گشت؛ ولی افسوس!

کلیدواژه ها: حضرت زهرا (علیها السلام)، شیعه، ولایت، رهبر، خطبه.

## تاریخ و چگونگی پیدایش شیعه

«شیعه» در لغت، به معنای پیرو، یار و یاور است و در عرف فقها و متکلمان، به پیروان حضرت علی (علیه السلام) اطلاق می گردد.<sup>۱</sup>

لفظ «شیعه» را در بیشتر کتاب های لغت و تاریخ می یابیم؛ چنان که در قرآن و احادیث نیز به آن اشاره شده است. خداوند تبارک و تعالی در آیه 83-85 سوره صافات پس از ذکر حوادث حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِلَّيْبِهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ؛ از شیعیان او [حضرت نوح (علیه السلام)] ابراهیم است که با قلب سالم و دور از بیماری به پروردگارش روی آورد، آن گاه به پدر و قومش گفت: چه می پرستید؟ فاصله زمانی بین حضرت

نوح(علیه السلام) و حضرت ابراهیم(علیه السلام) بیش از دو هزار سال است، ولی به دلیل آنکه حضرت ابراهیم(علیه السلام) راه حضرت نوح(علیه السلام) را در پرستش خدای یگانه و مبارزه با بت پرستی و غیر خداپرستی در پیش گرفت، «شیعه» نامیده شد.

در آیه 15 سوره قصص، پروردگار متعال پس از ذکر قصه حضرت موسی(علیه السلام) می فرماید: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...); در حال غفلت مردم وارد شهر شد و دو نفر را دید که با یکدیگر در نزاعند: یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان او. پس آن که از شیعیان او بود برای مبارزه با دشمن از او کمک طلبید ... .

حضرت موسی(علیه السلام) به یاری شیعه اش شتافت، با يك مشت به زندگی اش خاتمه داد و او را از جنگ و منازعه برای بار دیگر نهی فرمود. در این آیه، «شیعه» به معنای یار و دوست و هواخواه است که در مقابل دشمن قرار دارد.

با توجه به آیات مزبور، روشن می شود که لفظ «شیعه» پیش از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، در زمان حضرت موسی(علیه السلام) و پیش از ایشان در عصر حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز وجود داشته است و تاریخی دیرینه دارد؛ چنان که بر معنای عام نیز دلالت می کند که همانا «پیرو» و «دوست» و «هواخواه» است.

اما چگونه و چسان و از چه زمانی این لفظ مبارك در خصوص یاران و پیروان حضرت علی(علیه السلام) استعمال شده، موضع اختلاف مورخان و نویسندگان مذاهب است:

— بعضی از نویسندگان پیدایش شیعه را از زمان وفات پیامبر خدا و پدید آمدن مسئله انتخاب خلیفه در «سقیفه بنی ساعده» دانسته اند.

— جمعی دیگر — به اصطلاح خودشان — تکون حزب شیعه را پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) تاریخ زده اند.

— بعضی نیز معتقدند: شیعه زمانی به وجود آمد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) واپسین لحظات زندگی خویش را در این عالم سپری می کرد. او از مردم خواست دوات و ورقی حاضر سازند تا کلماتی را بر آن ها املا کند. بعضی از اصحاب پیامبر با آوردن کاغذ و قلم مخالفت ورزیدند و با عمر بن خطاب، که می گفت: پیامبر از شدت تب هذیان می گوید و دستورش لازم الاجرا نیست، همصدا شدند. از همین جا بود که اختلاف و دوگانگی بین مسلمانان پدید آمد و بعدها به پیدایش شیعه و غیر شیعه انجامید.

— گروهی دیگر برآنند که اصلاً تاریخ شیعه به پیش از تمام این اقوال برمی گردد؛ زیرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خود سنگ زیربنای تشیع را نهاد. با این حساب، در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حتی پیش از بیماری ایشان، شیعه به دست مبارك خود پیامبر خدا شکل گرفت و به وجود آمد.

بی تردید، تمام اخبار و اقوال و نظریه های مزبور تنها تاریخ به وجود آمدن اختلافات و

شکل گرفتن گروه های اسلامی را بازگو می کنند و به وضع لغوی «شیعه» و چگونگی وضع این لفظ در خصوص پیروان علی(علیه السلام) اشاره ای ندارند. تنها نظریه اخیر تا حدی به موضوع مورد بحث اشاره دارد؛ زیرا پیامبر خدا را بنیانگذار تشیع می داند. شاید همین امر سبب شد که از روزهای نخستین، به کسانی که در کنار حضرت علی(علیه السلام) ایستادند و او را یاری کردند «شیعه» گفته شود. این نظریه منطقی تر نیز به نظر می رسد؛ زیرا بیان می کند که چگونه لفظی «عام» در معنایی «خاص» استعمال شده است، وگرنه چطور ممکن بود لفظی که همیشه بر معنایی عام دلالت داشته است، از مدلول لغوی عام خود خارج و در مدلول عرفی خاص استعمال شود، آن هم بدون هیچ دلیلی؟ مثلاً، در کتب مذهبی و تاریخی و ادبی، کلماتی مانند «شیعه ابوسفیان» و «شیعه بنی امیه» یا «شیعه بنی عباس» می یابیم که هر يك با اضافه شدن به مضاف الیهی استعمال شده است؛ ولی در هر جای تاریخ، کلمه «شیعه» را بدون مضاف الیه و بدون قرینه یافتیم، بی شك، شیعه حضرت علی(علیه السلام) مقصود است. در بین مورخان، تنها کسانی می توانند پرسش ما را پاسخ گویند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را واضع اصلی «شیعه» می دانند.

شاید بتوان گفت: کلمه «شیعه» مانند الفاظ اسلامی دیگری همچون «صلاة»، «صوم»، زکات و حج» است که پیش از عصر پیغمبر و پیش از زمان تشریح، مدلولی عام داشت و پس از اینکه پیامبر آن را در معنایی خاص وضع نمود یا در موردی خاص استعمال کرد، معنای جدیدی به خود گرفت. برای مثال، «صلاة» در معنای مطلق، «دعا» بود، ولی اکنون در عرف اسلامی به دعایی گفته می شود که با کیفیت خاص و کمیّت معین انجام می شود. «صیام» به هر امساک گفته می شود، ولی در عرف اسلام، عبارت است از: امساک از مجموعه ای مفطرات که از اول فجر تا غروب آفتاب ادامه می یابند. بی تردید، وضع کننده این لغت در معنای عرفی خاص، خواه به صورت تعیینی یا تعینی پیامبر خداست که برای نخستین بار در دین مبین اسلام، آن ها را با شکل و هیأت ویژه معرفی نمود. همین طور است کلمه «شیعه» که سابقاً معنایی عام داشت، ولی اکنون با استعمال یا وضع پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) معنای خاص پیدا کرده است.

دلایل اثبات این مدعا احادیث شریفی هستند که از طریق شیعه و سنی روایت شده اند و دقیقاً نشان می دهند که پیامبر عظیم الشأن از این کلمه برای پیروان حضرت علی(علیه السلام) گاه با قرینه و زمانی بدون قرینه استفاده کرده است. ابن حجر از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «یا علی، اِنَّكَ سَتَقْدُمُ عَلَى اللَّهِ وَ شِيعَتُكَ رَاضِيْنَ مَرْضِيْنَ وَ يَقْدُمُ عَلَيْهِ عِدْوُكَ غَضَاباً مُّكَمَّحِينَ»<sup>(۱)</sup> ای علی تو و شیعیانت در روز قیامت در محضر پروردگار عالم، با کمال رضایت و خشنودی وارد می شوید و دشمنانت خمشگین و در زنجیرند.

از جابر بن عبدالله/انصاری نیز چنین روایت شده است: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «قَدْ أَتَاكُمْ أَحْيٍ» ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ»

يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛<sup>(۱)</sup> نزد رسول خدا بودیم که حضرت علی(علیه السلام) وارد شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: به راستی که برادرم آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند یاد می کنم که این شخص و شیعیانش همان رستگاران روز قیامتند.

در کتاب شافی، فیض کاشانی از عمّار آورده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«إِنَّ الشَّيْعَةَ الْخَاصَّةَ الْخَالِصَةَ مِمَّا أَهَلَ الْبَيْتِ»؛<sup>(۲)</sup> شیعه خاص و خالص از ما اهل بیت

است.

اگر در احادیثی که از جانب دو گروه شیعه و سنی نقل شده اند دقت کنیم، درمی یابیم که پیامبر خدا لفظ «شیعه» را گاه با قرینه و اضافه کردن آن به حضرت علی(علیه السلام) و گاه بدون قرینه آورده است؛ گویا آن حضرت واقعاً و عمدتاً می خواسته این لفظ را در معنایی خاص وضع کند.

پس از این کلام مختصر درباره شیعه و پیدایش آن، چند پرسش دیگر رخ می نمایند: شیعه

چه کسانی هستند؟ چه امتیازاتی دارند؟ پی روی حضرت علی(علیه السلام) چرا؟

اگر همانند اهل سنت بیندیشیم و مسائل را با عینک آن ها ببینیم و بخواهیم تشیع را از دید آن ها بررسی کنیم، با مطالعه کتب اهل سنت، نه تنها تصویر درست و کاملی از «شیعه» در ذهنمان نقش نمی بندد، بلکه به نقیض آن نیز برمی خوریم. به جرأت، می توان گفت: نمی توان از میان کتاب های اهل سنت، تصویر روشن و واضحی از شیعه را به دست آورد؛ مثلاً، وقتی می خواهند از شیعه سخن به میان آورند و شیعه را معرفی کنند، اقوال مختلفی می گویند؛ مثل:

1. شیعه فرقه ای از فرقه های اسلامی است که علی(علیه السلام) را بر بقیه افراد ترجیح

می دهد.

2. شیعه کافر و فاجر و یاغی و طغیانگر است.<sup>(۳)</sup>

در این دو نظریه چه می یابیم؟ به طور طبیعی، این سؤال در ذهن نقش می بندد که مگر چه اشکال دارد شخصی معتقد باشد حضرت علی(علیه السلام) از دیگر اصحاب پیامبر برتر است؟ مگر نه این است که حضرت علی(علیه السلام) از دید اهل سنت، تنها صحابی پیامبر است که هرگز به خدا شرك نوزید؟ حال چه اشکال دارد که گروهی حضرت علی(علیه السلام) را برتر از دیگران بدانند؟ کجای این اعتقاد مستلزم کفر و بغی است؟ از این گذشته، اگر این امر جرم باشد و مستلزم کفر و شرك و طغیان، پس اهل سنت چه حکمی خواهند داشت؟ مگر نه این است که جرم ما و آن ها یکی است؟ آن ها هم ابوبکر را بر دیگر اصحاب پیامبر ترجیح می دهند و برتر از بقیه می دانند. ابوبکر يك «صحابی» است و علی(علیه السلام) هم يك «صحابی»!

در جایی دیگر می گویند:

3. شیعه با انگیزه هواپرستی به جانب داری از علی(علیه السلام) برخاست.

4. شیعه با رافضی فرق می کند.

5. شیعه کسی است که علی(علیه السلام) را بر اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) برتری می دهد و اگر او را از ابوبکر و عمر هم برتر بداند «غالی» است که در عقیده اش غلو می کند و به چنین شخصی «رافضی» اطلاق می گردد و آن شیعه یا رافضی، که از شیخین تبرّی کند، گم راه و مفتری است.<sup>(۱)</sup> جالب اینجاست که بعضی از علمای اهل سنت می گویند: رافضی های زمان پیامبر عبارت بودند از: زید بن ارقم، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابونر غفاری.<sup>(۲)</sup>

نویسنده همین سخنان در جای دیگر کتابش می نویسد: «اما رافضی و شیعه و امثال این دو گروه، برادران شیطانند. سفهاء العقولند، مخالف اصول و فروعند. آنان شیعیان ابلیس لعین اند — که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن ها باد!»<sup>(۳)</sup>

سبحان الله! شیعه فقط با برتر دانستن حضرت علی(علیه السلام) یا تکفیر يك «صحابی» و یا تبرّی جستن از يك صحابی، از دید برخی نویسندگان اهل سنت، غالی و مفتری و ضالّ به حساب می آید، ولی اهل سنت، که به ابونر و سلمان و مقداد و عمار نسبت رخص می دهند و رافضی ها را اخوان الشیاطین و سفهاء العقول و شیعیان ابلیس لعین معرفی می کنند، گم راه نیستند! مگر ابونر و سلمان و مقداد، اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) خدا نبودند؟ پس چگونه تکفیر آن ها موجب کفر و گم راهی این نویسندگان نمی شود؟

وقتی از فحش ها و بدزبانی ها بگذریم، احادیث دیگری در لابه لای کتب اهل سنت می یابیم که دلالت بر پیروزی و کام یابی شیعیان حضرت علی(علیه السلام) و دوست داران حضرت فاطمه(علیها السلام) می کنند. عجب! نویسنده ای که آن همه فحاشی ها را به شیعه روا داشته است، با احادیثی که همه به نفع شیعه حکم می کنند چه خواهد کرد؟ در این مواقع، می بینیم نویسنده کاسه داغ تر از آش شده و رافضی تر از ابونر گشته و با کمال جرئت، در تفسیر این احادیث چنین می گوید: «و شیعتُه هم اهل السنّة»؛ شیعیان او در واقع همان اهل سنت اند.<sup>(۴)</sup> و پس از قدری شرح و توضیح، گویا فراموش کرده باشد که شیعیان حضرت علی(علیه السلام) همان سنیان هستند، باز بر شیعه می تازد و چنین می نگارد: «ولائتوهم الرافضةُ والشیعةُ — قَبَّحَهُمُ اللّهُ — مِنْ هَذِهِ الاحادیثِ أَنَّهُمْ يُحِبُّونَ أَهْلَ الْبیتِ»؛<sup>(۵)</sup> شیعیان و رافضی ها — که خدا آن ها را زشت گرداند — با مشاهده این احادیث، گمان نکنند که محبان اهل بیت هستند.

آری، تناقضات را چنان متراکم می یابیم که دیگر جای بحثی باقی نمی ماند. مطلب روشن تر از آن است که به تحقیق یا بحث و مناقشه نیاز باشد. راستی مگر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نبود بگوید: فائزان و رستگاران روز قیامت سنیان هستند، و چه اجباری بود که بفرماید شیعیان هستند، تا به ابن حجری نیاز باشد که آن را چنین تفسیر کند؟! بلکه شیعه از نظر اعتقادی، حضرت علی(علیه السلام) را دارای جایگاهی بسیار رفیع نزد خدا می داند که وظیفه اش درباره آن

مقام والا جز اطاعت و تسلیم و پی روی او چیزی نیست.

آیات و احادیث منقول در شأن حضرت علی(علیه السلام)

حال به بخشی از آیات و احادیثی مراجعه می کنیم که مقام ویژه حضرت علی(علیه السلام) را بازگو و وظیفه امت حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را در رابطه با او بیان می نماید:

1. خداوند متعال در قرآن مجید، حضرت علی(علیه السلام) را نفس حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) معرفی می کند و می فرماید: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْهَلْ فَتَجْعَلِ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (آل عمران: 61): بگو، بیاوید بخوانیم فرزندانمان و فرزندانتان را و زن هایمان و زن هایتان را و خودمان و خودتان را، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. در تفسیر این آیه، امام حسن مجتبی(علیه السلام) فرمود: «فأخرج رسول الله(صلی الله علیه وآله) من الأنفس معهُ أبي و من البنين أنا و أخي و من النساء فاطمة أُمي من الناس أجمعين، فحنُّ أهله و لحمه و دمه و نفسه و نحن منه و هو مِنَّا»؛<sup>(1)</sup> پس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با خودش از میان «أنفس»، پدرم علی(علیه السلام) را و از میان فرزندان، من و برادرم را و از میان زنان، فاطمه مادرم را برای مباحله با قومش بیرون آورد. پس ما خاندان او و گوشت و خون او و خود او هستیم؛ ما از اویم و او از ماست.

2. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) برای ابلاغ برائت از مشرکان، ابوبکر را به سوی آنان فرستاد، ولی طولی نکشید که دستور بازگشت او را صادر کرد و ابلاغ را به دست حضرت علی(علیه السلام) سپرد. ابوبکر ناراحت شد و دلیل این کار را پرسید. پیامبر پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَني أَلْيَلَعَهُ الْآ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؛ و في حديث: هو مِنِّي و أَنَا مِنِّهِ»؛<sup>(2)</sup> خداوند به من فرمود تا آیه برائت را ابلاغ نکند، مگر خودم یا مردی که از من است؛ و در حدیثی دیگر، چنین وارد شده است: مردی که او از من است و من از اویم.

اگر شیعه از حضرت علی(علیه السلام) پی روی می کند به این دلیل است که او از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) است و حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) از او؛ او «نفس» پیامبر و «خود» رسول الله است. آن دو، حقیقت واحدند؛ همان امتیازی را که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر مردم دارد، حضرت علی(علیه السلام) نیز دارد. همان گونه که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با هیچ يك از مردم عصر خویش و دیگر عصرها قابل مقایسه نیست، حضرت علی(علیه السلام) نیز چنین است. تنها وظیفه و مسئولیت آن ها با هم تفاوت دارد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) وحی می آورد و علی(علیه السلام) آن را حفظ می کند: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.) (حجر: 9)

3. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید: «يا علي، إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمِثْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛<sup>(3)</sup> ای علی، نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نیست. درست بدانسان که حضرت موسی و هارون(علیهم السلام) در پی يك مسئولیت به راه افتادند،

با یکدیگر تبلیغ رسالت را آغاز کردند و هارون(علیه السلام) پس از موسی(علیه السلام) پیامبر شد، حضرت علی(علیه السلام) نیز همراه پیامبر رسالت را آغاز کرد - البته پس از حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) نبوت پایان یافت و حضرت علی(علیه السلام) نبوتی نداشت.

با این بینش، شیعه هرگز حضرت علی(علیه السلام) را بر هیچ يك از اصحاب پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ترجیح نمی دهد و این کار را در شأن او نمی بیند، بلکه او را شخصیتی کاملاً ممتاز از دیگران به شمار می آورد و از همان «نفسی» می داند که محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله) را بر تمام کائنات برتری بخشید؛ همان نفسی که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را حتی از پیامبران نیز ممتاز گردانید. حضرت علی(علیه السلام) شخصیتی مستقل از پیامبر خدا نیست(صلی الله علیه وآله) و دستورهایش نیز جز قوانین نبوی نمی باشد.

به همین دلیل است که مرحوم والد می فرمود: «ما شیعه را نفس اسلام می دانیم، نه فرقه ای از فرقه های اسلامی.» اسلام چیزی نیست که قابل تجزیه و تفرقه باشد. آن فرد و گروهی که متفرق می شود، در واقع از اسلام اصیل و ناب جدا می گردد و تنها به اعتبار اینکه حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را پیامبر می داند یا به بعضی از احکام و دستورات نبوی پایبند است، مسلمان خوانده می شود، وگرنه اسلام یکی بیش نیست. وقتی حضرت علی(علیه السلام) «نفس» حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) بود، پی روی از او نیز پی روی از رسول خداست.

این واقعیت بر زبان حضرت علی(علیه السلام) نیز جاری گشته است؛ در عصر حضرت علی(علیه السلام)، شیعیان در نامه ای از ایشان درباره نام «شیعه» پرسیدند، حضرت در پاسخ چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. ان الله - تبارك و تعالی - يقول: (و ان من شيعته لابراهيم اذ جاء ربه بقلب سليم) و هو اسم شرفه الله في الكتاب و اتم شيعه النبي محمد(صلی الله علیه وآله)، كما ان محمداً من شيعه ابراهيم(علیه السلام). اسم غير مختصر و امر غير مبتدع»<sup>(۱)</sup> به نام الله بخشنده نعمت های ظاهری و باطنی. خدای تبارك و تعالی در قرآن می فرماید: از شیعیان او حضرت ابراهیم(علیه السلام) است، آن گاه که قلبی سلیم نزد پروردگارش آورد. و آن نامی است که خداوند در کتابش از آن تجلیل کرده و آن را محترم شمرده است. و شما شیعه پیامبر خدا هستید؛ همان گونه که محمد(صلی الله علیه وآله) نیز شیعه ابراهیم است. نامی است غیرمختصر و امری است [دیرینه] که ما آن را بدعت نهاده ایم.

تشیع از دیدگاه مولی المتقین علی(علیه السلام) راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، امتداد خط محمدی(صلی الله علیه وآله) و استمرار طریق سلیم توحیدی است؛ چنان که اسلام هم امتداد خط ابراهیمی است. در واقع، لفظ «شیعه» بیان کننده يك «خط» و «جریان» است که از آن در قرآن به «صراط مستقیم» تعبیر شده است.

شیعه مسلمانی است که به این جریان اعتقاد راسخ دارد و ارتباط با این جریان و بودن در این راه را مهم ترین وظیفه الهی خویش می داند؛ راهی که اولیای الهی و رسولان خدایی یکی پس

از دیگری آن را پاس داشتند و پیروان آنان با تمسک به آن ها و پی روی از دستورهایشان، در آن راه قرار گرفتند و با آن پیوند خوردند و حضرت علی(علیه السلام) به امر خدا، ادامه دهنده این جریان پس از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) است.

نقش حضرت زهرا(علیها السلام) در تبیین راه تشیع و دفاع از آن

حرکت انقلابی حضرت زهرا(علیها السلام) و دفاع مقدس او از صراط مستقیم الهی و ولایت رهبران بر حق اسلامی از همان روزهای اولیه وفات پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) شروع شد. آن گاه که پیامبر(صلی الله علیه وآله) دار فانی را وداع نمود و مسلمانان تاری به نام «خلافت» گرد خویش تنیدند و از پذیرش رهبری حضرت علی(علیه السلام) سرباز زدند، رهاورد شورای سقیفه اختلاف شدید مهاجران و انصار بود که به پیروزی مهاجران و خلافت ابوبکر انجامید.

تمام این حوادث زمانی تحقق یافتند که حضرت علی(علیه السلام) همراه چند تن از یاران به غسل و کفن پیامبر مشغول بود. در این موقعیت، تنها مشکل خلیفه جدید، حضرت علی(علیه السلام) و یاران او بود؛ زیرا می دانست که حضرت علی(علیه السلام) هرگز به چنین عملی تن نخواهد داد و این مهم جز با تهدید و تخویف به دست نخواهد آمد.

ظاهراً هنوز این تهدیدها عملی نشده بودند که صدای گریه حضرت فاطمه(علیها السلام) در مدینه پیچید. این صدا دقیقاً با قلب مؤمنان رابطه برقرار کرد. گویا حضرت فاطمه(علیها السلام) می خواست با زبان قلب ها مردم را متوجه حق مسلوب سازد.

پرداختن فاطمه زهرا(علیها السلام) به گریه در حوصله این نوشتار نمی گنجد؛ آن نیز خطبه ای غرّاً و جهادی است بزرگ؛ خطبه ای که بر نفوس مردم اثری عمیق نهاد و ذهن ها را از پرسش های گوناگون آکنده ساخت؛ پرسش هایی که سرانجام به يك پاسخ روشن می رسیدند: ناخشنودی فاطمه(علیها السلام) که خشنودی اش خشنودی خداوند است و غضبش غضب خدا.

مسلمانان در جهت پایان بخشیدن به گریه حضرت فاطمه(علیها السلام) بسیار کوشیدند، ولی تلاششان ناکام ماند و اشک های اعتراض دخت رسول خدا(علیها السلام) همچنان بر دامن پاکش فرو می ریختند. این وضعیت تا غصب «فدک» و بیرون راندن کارگزاران فاطمه(علیها السلام) از آن منطقه ادامه یافت.

در این موقعیت، حضرت فاطمه(علیها السلام) احساس کرد تمام درهایی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا بر روی همگان بسته و تنها بر علی و فاطمه(علیها السلام) گشوده بود، بر آن دو بسته و بر دیگران گشوده شده اند؛ حقوق معنوی او و رهبری بر حق الهی، که خداوند تنها به همسر و فرزندان عطا فرموده بود، در جامعه اسلامی جدید ضایع و تباه گشته اند و حقوق مادی که می توانستند تا حدی او و خاندانش را در دعوت و تبلیغ مردم یاری دهند و بار دیگر امت را به



جریان صحیح اسلامی بکشند، از دست رفته اند.

دیگر زمان گریه سرآمده بود؛ زیرا اسلام را خطری دیگر تهدید می کرد. آن ها پس از غصب خلافت، احکام اسلامی را نیز زیرپا نهادند و اندیشه تحریف آیات قرآن در سر می پروراندند. اسلام به بیانی صریح تر و فصیح تر نیاز داشت تا مسلمانان حقایق را با بیانی گویاتر و رساتر از گریه بشنوند و دریابند. از این رو، خمار بر سر نهاد، جلباب پوشید و در میان گروهی از بستگان و زنان قومش به راه افتاد. راه رفتن او درست بسان راه رفتن پدرش بود و گام هایش قدم های پیامبر را در اذهان زنده می کردند.<sup>(۱)</sup>

دخت گران قدر رسول خدا در میان گروهی از مهاجران و انصار بر ابوبکر وارد شد. پرده ای بین او و مردان آویختند و مجلس مهیا گشت و حضرت جلوس نمود. ابتدا آهی از دل سوخته برکشید و به دنبال آن، صدای گریه مردم فضای مسجد را پر کرد. او پس از اینکه گریست و گریاند و قلب ها را به تپش درآورده و برای پذیرش حق نرم ساخت، خطبه تاریخی و غرای خود را آغاز کرد.

حضرت زهرا(علیها السلام) در سخنرانی خویش، بنابر عادت خطبای اسلامی، پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر محمد و آل محمد(علیهم السلام) به طرح موضوعات اساسی پرداخت، سخن خویش را ابتدا از اهمیت امامت و ولایت آغاز کرد و مقدمه ای بسیار جالب، که حاوی وعظ و حکمت است، بر آن افزود.

فاطمه زهرا(علیها السلام) مانند يك رهبر مقتدر اجتماعی و سیاسی، وظایف و مسئولیت ها را بر حسب توانایی افراد و به تناسب استعدادها و موهبت های الهی، که در درجات متفاوت به اشخاص عطا شده اند، تقسیم می کند. بدین سان، فرق آشکار انسانی را که در صف «امت» قرار گرفته، با انسانی که خداوند او را برای «امامت» انتخاب کرده است، یادآور می شود و بیان می دارد که هر يك از آن ها، مسئولیتی مربوط به خود دارند. این نظام الهی است که کوچک ترین تغییر در آن — جابه جا کردن جایگاه امت با امامت یا تغییر و تبدیل مسئولیت ها — خروج از دین است و نظام را مختل خواهد کرد: «اتم عباده الله! نصب امره و نهي و حمله دينه و وحیه و أمناء الله علی أنفسکم و بلغاؤه الی الأمم، زعيم حق له فيكم و عهد قدّمه اليكم و بقیة استخلفها علیکم»<sup>(۲)</sup> شما ای بندگان خدا! پرچم های امر و نهي او، حاملان دین و وحی او و امین خدا بر خودتان و تبلیغ کننده او به امت ها هستید. زعيم و رهبر حق الهی در میان شماست و آن عهده ای است که خدا بر شما عرضه کرده و بقیه ای است که آن را برای شما جانشین قرار داده است.

جامعه زنده و پیشرفته جامعه ای است که در آن، همه افراد در جای خود قرار داشته، مسئولیت ویژه خویش را انجام دهند. به عبارت دیگر، جامعه سالم باید از نظمی همچون پیکر سالم برخوردار باشد؛ هر عضوی در جایگاه مخصوص خود باشد و هر سلولی وظیفه خود را انجام

دهد. تشریح اسلامی دقیقاً بر پایه قانون تکوین بنا نهاده شده و در واقع، چهره ظاهر و بارز تکوین است؛ همان چیزی که خداوند آن را در قرآن «فطرة» می نامد و می فرماید: (فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) (روم: 30); خلقت الهی که خداوند مردم را بر آن خلقت آفریده است. خلقت خدا تغییر و تبدیلی ندارد. آن همان دین استوار است.

پیامبران الهی جملگی برای پیاده کردن این قانون در میان بشر مبعوث گشته اند و برای یادآوری همان فطرت، رسالت خود را آغاز کرده اند. همان گونه که در خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست و هر عضو و دستگاه و سلولی در این بدن «جای» خود و «کار» خود را دارد، در تشریح اسلامی و نظام پروردگار نیز هر انسانی را جایی است و صاحب هر صفت و روحیه و استعدادی را مقامی و مسئولیتی مقرر، که خروج از آن مکان خروج از نظام تشریح شمرده می شود و خیانت به همان امانتی محسوب می گردد که آسمان ها و زمین و کوه ها آن را حفظ کردند، ولی انسان ظلم جهول به آن خیانت ورزید.

خروج از این قانون تکوین و نظام خدایی سبب معلولیت جامعه اسلامی گشته، آن را در معرض هلاکت و مرگ قرار می دهد. اگر زمانی دستگاه تنفس انسان بخواهد کار دستگاه گوارش را انجام دهد و از ادای وظیفه خود سرباز زند، در این پیکر کوچک چه پیش خواهد آمد؟ حال دقت کنید اگر امتی بخواهد کار امام را انجام دهد، چه اتفاقی می افتد؟ این بدان معناست که گروهی از سلول های پیکر انسان جای سلول های مغزی را بگیرند. بی تردید، در این موقعیت، بدن از نظم طبیعی خارج شده، کارهایش مختل می گردند.

در نظام الهی، وظایف انسان ها در جامعه به دستور خداوند — تبارک و تعالی — تقسیم می گردند، و اگر وظایف و مسئولیت ها از جانب غیر خدا معین گردند یا اشخاص را غیر خدا برگزیند، چنین نظامی نظام شرک خواهد بود که دقیقاً در مقابل نظام توحید و اسلام قرار دارد. خداوند خود گویای این امر است: (وَرُبُّكَ يُخَلِّقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (قصص: 68); پروردگار توست که آنچه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. آن ها حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه است از آنچه آن ها شرک می ورزند.

در خطبه حضرت زهرا(علیها السلام)، جمله اول ایشان مکان و جای امت را در دین مبین اسلام معین می کند: ای بندگان خدا! شما پرچم های امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او هستید. از طرف خدا، امین بر خودتان و تبلیغ کنندگان او به دیگر امت هایید.

پس امت در رابطه با دین الهی و در جامعه اسلامی چهار وظیفه دارد:

1. قبول امر و نهی خدا و تحقق بخشیدن به آن ها در وجود خود;
2. مسئول بودن در قبال حفظ دین و وحی خداوند;
3. امین بر نفوس یکدیگر بودن;

#### 4. تبلیغ دین.

با این بیان – چنان که پیداست – انتخاب خلیفه، که مسلمانان در صدر اسلام به آن قیام کردند، کاملاً از حیثه مسئولیت آنان خارج بود و باید به دست خداوند متعال انجام می گرفت. حضرت زهرا(علیها السلام) در آغاز سخن، می خواهد به صورتی مرموز، مردم را مورد سؤال قرار دهد که: اولاً «انتخاب خلیفه» از جانب امت به پی روی کدامین امر الهی صورت پذیرفته است؟ در حالی که خداوند به این عمل دستوری نداده است، امت چگونه می تواند به آن عمل دست یازد؟ آیا این عمل با بندگی حق متعال مغایر نیست؟ و وقتی عملی با انگیزه الهی و به امر خدا انجام نپذیرد از دین خدا نیست.

در واقع، باید گفت: مسلمانان برای این عملشان هیچ سند شرعی نداشتند؛ چنان که حضرت زهرا(علیها السلام) در خطبه دوم خود، در منزل خویش برای بانوان مدینه فرمود: «لَبِتَ شَعْرِي بِأَيِّ سَنَادِ اسْتَنْدُوا، أَمْ بِأَيِّ عِمَادِ اعْتَمَدُوا، أَمْ بِأَيِّ عُرْوَةِ تَمَسَّكُوا وَ عَلَى آيَةِ ذُرِّيَّةِ أَقْدَمُوا وَ اجْتَنَكُوا؟ لَبِسَ الْمَوْلَى وَ لَبِسَ الْعَشِيرُ وَ بَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»<sup>(1)</sup>؛ کاش می دانستم به کدامین سند استناد کردند؟ یا با کدامین اساس و پایه ای این امر را بنا نهادند؟ یا به کدام آویزه چنگ زدند؟ و بر کدام ذریه ای روی آورده، بر آن استوار گردیدند؟ چه بد رهبری است و بد یآوری است و در ازای عمل ستم کاران، بد جزایی خواهد بود.

ثانیاً، حضرت فاطمه(علیها السلام) با تحدید مسئولیت امت در چهار وظیفه مزبور، به همه می فهماند که انتخاب خلیفه از حیثه مسئولیت آن ها خارج است و باید به دست خدا انجام گیرد؛ زیرا «گزینش» درست مانند «خلق کردن»، از حقوق الهی است و به دست خداوند صورت می گیرد: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ». (قصص: 68) با این بیان، مسلمانان با انتخاب خلیفه، به حق خداوند تعدی کردند و تعدی به حق خدا شریک و از ظلم های غیرمغفور است.

مسلمانان نیز نیک می دانستند در این کار دستوری از جانب خدا ندارند. عمر بن خطاب، که خود پایه اساسی آن را بنا نهاد و نخستین بیعت کننده/بویکر بود، می گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَئَةً – وَقَانَا اللَّهُ شَرَّهَا»؛ حقیقتاً که بیعت ابوبکر کار بی اساس و بی شالوده ای بود که خداوند ما را از شر آن حفظ کند. سپس می گوید: آگاه باشید! هر کس برای بار دیگر مثل آن را انجام داد، او را بکشید.<sup>(1)</sup>

عبارات خطبه فاطمه زهرا(علیها السلام) در این قسمت وی را شخصیتی غضبناک می نمایانند؛ گویا بر امت سخت خشم گرفته است؛ چرا که عمل اصحاب را پس از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، نخستین عملی می داند که بدون اساس الهی بنا شده و کوچک ترین انگیزه الهی ندارد. حضرت فاطمه(علیها السلام) خوب درک می کند که با این گام انحرافی، اسلام چهره اصلی خویش را به مرور از دست خواهد داد و از آن جز نام باقی نخواهد ماند. از این رو، با تمام قوا می خواهد اعوجاجی را که در خط اصیل اسلام پدید آمده است، اصلاح کند و زمام امت پدرش را به دست خداوند

بسپارد تا مسلمانان به ریسمان محکم اسلام چنگ زنند و دین پدرش مصونیت یابد.

در نظر حضرت فاطمه(علیها السلام)، امت زمانی می تواند ایمانش را حفظ کند که تحت حکومت و رهبری «الله» زندگی کند. او معتقد است: رهبری الله هرگز از میان انسان ها رخت بر نمی بندد و هنوز هم در جامعه وجود دارد و حتی با فوت پیغمبر نیز خاتمه نمی یابد: «أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) فَخَطَبَ حَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهُنَّه وَاسْتَهْتَرَ فَتَقَهُ وَانْفَتَقَ رَتَقَهُ وَاطْلَمَتِ الْاَرْضُ لَغِيْبَتِهِ فِتْلَكَ وَاللّٰهُ النَّازِلَةُ الْكَبْرٰى وَالْمَصِيْبَةُ الْعُظْمٰى ... اَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللّٰهِ — جَلَّ ثَنَاؤُهُ — فِيْ اَفْنِيْتِكُمْ وَفِيْ مُسَاكِمٍ وَ مُصْبِحِكُمْ، يَهْتَفُ فِيْ اَفْنِيْتِكُمْ هُنَا فَا وَ صِرَاحًا وَ تَلَاوَةً وَ اِعْلَانًا وَ لِقَبْلِهِ مَا حَلَّ بِاَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ، حَكَمٌ فَصْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ. (و ما مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يُّصِرَّ اللّٰهُ شَيْئًا وَ سِيَجْرٰى اللّٰهُ الشَّاكِرِيْنَ)»<sup>(1)</sup> آیا می گوئید: دیگر محمد(صلى الله عليه وآله) مرد؟ پس حادثه بزرگی است که ضعف و سستی حاصل از رحلت پیامبر بیشتر شده، شکاف پدید آمده از هجران او فراخ تر گشته و پیوندهای محکم شده در عصر رسول خدا گسسته اند. با غیبت او، زمین تیره و تار شد، خورشید و ماه گرفتند و ستارگان در مصیبت وی پراکنده شدند و آمال و آرزوها بی ثمر ماندند و کوه ها فرو ریختند و حدود و حریم الهی ضایع گشتند و ارزش ها نیز مردند. به خدا قسم! این اندیشه شما دردی بزرگ تر و مصیبتی گران تر است که مانند آن هرگز فرود نیامده و بلایی زودگذر نخواهد بود. خبر این بلای طولانی و مصیبت عظیم را کتاب خدای متعال قبلا در گرداگرد خانه های شما، در شبانگاهان و صبحگاهان شما اعلام کرده بود ... گذشته از این ها، حوادث و جریان هایی که پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده بودند، خود قانونی قطعی و قضایی حتمی اند. محمد(صلى الله عليه وآله) نیست مگر فرستاده ای از فرستادگان خدا که پیش از او نیز پیامبران دیگری آمده و رفته اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان گذشته و آیین جاهلیت خویش برمی گردید؟! که هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

اینکه مردم معتقد باشند با از بین رفتن حضرت محمد(صلى الله عليه وآله) و رحلت وجود مبارکش، رهبری الهی از روی زمین برداشته شده و از این به بعد به عهده مردم گذاشته شده، در واقع، این اعتقاد همانا بازگشت به گذشته پیش از اسلام و رجوع به جاهلیت است؛ غیبت نور از زمین و غلبه تاریکی بر جهان است. ما چه زمانی می توانیم به استمرار زعامت الهی اعتقاد داشته باشیم و فوت پیامبر خدا(صلى الله عليه وآله)، چیزی از دین و ایمان ما نکاهد؟ یقیناً آن گاه که الله را رهبر حقیقی و دایم خویش بدانیم و در انتخاب رهبر و امام یا خلیفه به انتخاب او چشم بدوزیم. با این معنا، «امامت» استمرار و تداوم رهبری خدا در جامعه است.

گذشته از این، در جایی دیگر از خطبه، حضرت زهرا(علیها السلام) امامت را عهدی معرفی می کند که درباره آن میثاق گرفته شده است: «زَعِيْمٌ حَقٌّ لِّهِ فَيَكُمُ وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ الْيَكُمُ وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللّٰهِ النَّاطِقِ وَ الْقُرْآنِ الصَّادِقِ وَ النُّوْرِ السَّاطِعِ»<sup>(2)</sup> رهبر حق الهی در میان شماست. او همان عهدی است که

خداوند بر شما عرضه کرده و بقیه و استمرار رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است که برای شما به جا گذاشته. او کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و روشنایی درخشان است.

یا می فرماید: «مَغْتَبَطَةٌ بِهْ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ، مُؤَدُّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ»؛<sup>(۱)</sup> شیعیانیش به حال او غبطه می خورند، پی روی او به بهشت رهنمون می شود و گوش در گرو سخنان او نهادن، به نجات و کام یابی می رساند.

در مطالبی که گفته شدند، ملاحظه می شود که حضرت زهرا (علیها السلام) فقط درباره ضرورت وجود رهبری و انتخاب آن از جانب خدا سخن به میان آوردند، بدون اینکه نامی از آن امام همام ببرند. عمل امت را استنکار کردند و بیان داشتند که این رهبر از جانب خدا در بین مردم بود و نیازی به انتخاب خلیفه وجود نداشت. حال ببینیم که آیا دخت گرامی رسول خدا و حجت حق، نامی از آن امام همام نیز در خطبه شان می برند یا نه؟

رهبر برگزیده خدا کیست؟

حضرت زهرا (علیها السلام) پس از بیان مطالب مزبور، برای آماگی اذهان عمومی، مقدمه ای مشحون از حکمت و موعظه حسنه می آورد؛ ابتدا به فلسفه تشریح احکام و قوانین الهی اشاره می کند و حکمت الهی را در وضع احکام و اختیار رهبران بازگو می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَزْهِياً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ ... وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمَلَّةِ وَ أَمَانَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ»؛<sup>(۲)</sup> خداوند متعال ایمان را برای پاک کردن شما از شرک فرض نمود و نماز را برای دور بودن از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و تکثیر روزی، و اطاعت و پی روی از ما را برای برقراری نظام دین، و امامت و رهبری ما را برای ایمنی از پراکندگی و تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام قرار داد.

ایشان به وسیله این جمله های کوتاه و دقیق، معانی بی شماری را به ما گوشزد می نماید:

1. رهبری و امامت ما با قراردادهای بشری نبوده، مانند نماز و روزه و حج و زکات از جانب خداوند مقرر شده است.

2. پی روی از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بیهوده نیست، خداوند آن را مقرر فرموده تا نظام او در زمین و در میان جامعه بشری همیشه و به طور مستمر و زنده بماند؛ همان گونه که امامت آن ها را برای ایجاد وحدت در جامعه و اجتناب از اختلاف و تفرقه تقدیر نموده است؛ همان تفرقه ای که مسلمانان از لحظه اول فوت پیامبر در آن واقع شدند و دایره آن به تدریج گسترده تر شد و سرانجام، به قتل عثمان انجامید.

دختر پیامبر خدا، قوانین عام الهی و فرمول های دقیق اجتماعی و دینی را به مردم می گوید و با بیان این قوانین روشن می کند: همان گونه که اسلام بدون جهاد ذلیل است و انسان

بدون ایمان مشرک، جامعه و ملت محمدی(صلی الله علیه وآله) هم بدون اطاعت و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) فاقد نظم اجتماعی است و مسلمانان بدون زعامت و رهبری آن‌ها، وحدت خویش را از دست خواهند داد؛ دقیقاً بدان سان که بعدها اتفاق افتاد و تاریخ و از آن مهم‌تر، اوضاع کنونی مسلمانان جهان گویای آن است.

3. سخن کسانی را که گفته اند عقیده به امامت را غیر مسلمانانی همچون عبدالله بن سبأ در میان شیعه اشاعه داده اند، رد و نقض می‌کند؛ زیرا فاطمه زهرا(علیها السلام) زمانی کلماتی امثال «عهد مقدم» و «بقیة الله» و «طاعتنا نظاماً للملّة» و «امامتنا اماناً للفرقة» را به کار می‌برد که اثری از عبدالله بن سبأ و امثال او در میان مسلمانان وجود نداشت؛ زیرا حضرت فاطمه(علیها السلام) پیش از 75 یا 95 و به قولی 6 ماه پس از پدر گران قدرش زندگی نکرد. پس این جملات، که بازگوکننده عقیده شیعه اند، اساسی کاملاً اسلامی دارند.

4. با این دو جمله، امامت جایگاه خاص خود را در جامعه اسلامی می‌یابد؛ چرا که اگر امت اعضا و جوارح پیکر اسلام را نمایش دهد، امامت سر و مغز آن خواهد بود. اگر امت ممثل جسد جامعه باشد، امامت روح و عقل آن خواهد بود و اهل بیت رسالت(علیهم السلام) سلول‌های مغزی آن؛ زیرا نظام وجود به وسیله عقل پابرجاست و اطاعت و پیروی جز از عقل، چیزی را نشاید. فاطمه زهرا(علیها السلام) در حکم یکی از سلول‌های مغزی اسلام، با پیکر اسلام آشناست و می‌داند چه خطری آن را تهدید می‌کند. در واقع، دشمن تمام وجود اسلام را هدف ضربات خود قرار داده است، ولی هرگز نمی‌تواند تمام آن را یکباره نابود سازد، مگر با هدف قرار دادن رأس و مرکزیت آن پیش از هر عضو دیگر. از این رو، حضرت فاطمه(علیها السلام) در این فراز از سخنانش توقف نمی‌کند، بلکه پیش‌تر و پیش‌تر پیش می‌رود تا واقعیت را واضح‌تر بیان کند و عناصر اصلی اهل بیت(علیهم السلام) را معرفی و ضمیر «نا» را در «طاعتنا» و «امامتنا» مشخص و محدّد سازد. چنین ادامه می‌دهد: «أيتها الناس اعلموا أنّي فاطمة و أبي محمد(صلی الله علیه وآله)، أقولُ عوداً و بدواً و لا أقولُ ما أقولُ غلطاً و لا أفعلُ ما أفعلُ شططاً (لقد جاءكم رسولٌ من أنفسكم عزيزٌ عليه ما عنتم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤوفٌ رحيمٌ) فان تعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم و أحابن عمي دون رجالكم و لنعم المعزّي اليه(صلی الله علیه وآله)؛ هان ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد(صلی الله علیه وآله)، سخن اول و آخرم را می‌گویم. در گفتن، غلط نگویم و در عمل، راه خطا نپویم. به راستی، برای شما پیامبری از بین خودتان مبعوث گشته که رنج شما بر او دشوار است و بر هدایت شما سخت حریص، و بر اهل ایمان دلسوز و مهربان. اگر از منسوبان شما جستجو کنید و او را بشناسید، خواهید دید که او تنها پدر من است، نه پدر زن‌های شما؛ و تنها برادر همسر من است، نه برادر مردان شما. و چه زیباست منسوب شدن به او!

فاطمه زهرا(علیها السلام) با بیان «اعلموا انی فاطمة» خود را معرفی می کند. او یگانه معیار و میزان محبت خدا و پیامبر در میان مردم بود. دوستی او دوستی پیامبر و کینه او کینه حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) بود. اکنون همان فاطمه(علیها السلام) در مقابل آن ها ایستاده و نارضایتی خود را از آن ها ابراز می کند.

از این گذشته، پیامبری که این قوم ادعای پی روی اش را دارند، آیا پدر شخصی غیر از فاطمه(علیها السلام) است؟ آیا برادر شخصی غیر از حضرت علی(علیه السلام) است؟ اینکه پیامبر در میان آن همه مردم مسلمان، فقط حضرت علی(علیه السلام) را برادر خویش اعلام می کند، چه معنایی دارد؟ آیا گزینش او همان گزینش الله نیست؟ (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (نجم: 3 و 4)

از این ویژگی حضرت علی(علیه السلام) که بگذریم، مجاهدت های او در راه حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)، خود بهترین دلیل صلاحیت او در احراز مقام ولایت الله است. همسرش حضرت فاطمه(علیها السلام) در وصف مجاهدت هایش چنین می گوید: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا لِلْحَرْبِ نَارًا أَطْفَأَهَا اللَّهُ. أَوْ نَجَّمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَغَرَّتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدَفٌ فِي هَوَاتِمَا. فَلَا يَنْكُفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَحْمُصِهِ وَيَخْمُدُ لَهَا سَيْفَهُ؛ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مَجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنَ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مَشْمَرًا نَاصِحًا مُجَدِّدًا كَادِحًا لِاتِّخَاذِهِ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً وَ انتم في رفاهية من العيش وادعون فاكهون آمنون تترصون بنا الدوائر و تتوكلون الاخبار و تتكصون عند انزال و تفرون من القتال...»<sup>(1)</sup> هرگاه گرگان عرب آتشی افروختند، خداوند آن را خاموش گردانید، یا هرگاه شاخ شیطانی برمی آمد یا مشرکی دهان می گشود، [پیامبر] برادرش علی(علیه السلام) را در بیخ گلوی آن ها می افکند و او بر نمی گشت تا آن گاه که بال های دشمن را در زیر گام های خود پایمال کند و آتش آن جنگ ها را با شمشیرش خاموش گرداند، در حالی که او در راه خدا خستگی می کشید و در کار خدا کوشش فراوان می کرد؛ نزدیک ترین فرد به رسول الله بود و سید رهبران الهی به شمار می آمد، در خیرخواهی و نیکی آستین بالا زده، مجذانه می کوشید و در مسیر حق از سرزنش سرزنشگران بیم نداشت. در آن حال، شما در رفاه زندگی به سر می بردید، در تن آسایی و خوش گذرانی و بی اعتنایی به امور دین و امن، و امان روزگار سپری می کردید، منتظر شنیدن حوادث و اخبار ناگوار درباره ما بودید، از جنگ کناره می گرفتید و هنگام مبارزه فرار می کردید

....

با توجه به این سخنان حضرت زهرا(علیها السلام)، حضرت علی(علیه السلام) یگانه قهرمان جنگ های پیامبر و خاموش کننده آتش فتنه های عرب با شمشیر بران خویش بود. او در مقابل شدیدترین مشکلات آن زمان، سینه اش را سپر می کرد و به خاطر دین خدا و حفظ پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، خود را در رنج و سختی می افکند؛ اما دیگران چه؟ مخاطبان فاطمه زهرا(علیها السلام) که به نام مسلمان در مسجد پیامبر نشسته بودند چگونه؟ «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةَ الشَّرَابِ وَ نَحْرَةَ الطَّمَاعِ

و قِبَسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوَطَّئُ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ، أَدْلَةَ حَاسِبِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ — تَبَارَكَ وَ تَعَالَى — مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛<sup>(1)</sup> شما در لبه پرتگاهی از آتش بودید؛ آب ناخالص هر آشامنده و طعمه هر طمع کار، آتش پاره هر انسان عجول و پایمال قدم ها. آب تیره و آلوده به بول شتران می آشامیدید و پوست چهارپایان را غذای خود می ساختید. دلیل و رانده شده بودید و می ترسیدید مردم اطرافتان شما را بربایند. پس خداوند به وسیله محمد (صلی الله علیه وآله) شما را نجات بخشید.

در چنین وضعیتی، پیامبر رسالت خویش را از نخستین گام، همراه حضرت علی (علیه السلام) آغاز کرد. علی (علیه السلام) مردم را به پیامبر فراخواند و پیامبر به خدا. علی (علیه السلام) تنها کسی بود که این قوم به وسیله او از تاریکی جهل و نادانی و فقر و بی فرهنگی به نور محمد (صلی الله علیه وآله) هدایت شدند. مجاهدت های حضرت علی (علیه السلام) بود که به آن ها آگاهی و بینش داد. او بود که با دشمنان پیامبر جنگید و زمینه پذیرش دعوت حق را برای مردم آماده ساخت.

در واقع، حضرت علی (علیه السلام) تنها راهی بود که مردم را به پیامبر رساند؛ درست بدان سان که پیامبر انسان ها را به خدا رساند.

سخنان فاطمه زهرا (علیها السلام) نشان می دهند که تنها «قرب» حضرت علی (علیه السلام) و خویشاوندی و دامادی او با پیامبر نیست که ایشان را لایق رهبری می گرداند، بلکه صفات و ویژگی های روحی و اخلاقی وی نیز در این امر خطیر دخالت دارند، گذشته از اینکه او عهد پروردگاری و کتاب ناطق خداوندی است.

حضرت زهرا (علیها السلام) به این وسیله می تواند عواملی که حضرت علی (علیه السلام) را شایسته مقام رهبری گردانده اند، در سه چیز خلاصه کند:

1. انتخاب خدا؛

2. انتخاب پیامبر، قرابت و برادری او با رسول خدا؛

3. صفات والا و مجاهدت هایش در راه اسلام.

همین سان، به «راه» بودن حضرت علی (علیه السلام) نیز اشاره دارد؛ زیرا وقتی حضرت علی (علیه السلام) به پیامبر دعوت کرده و مردم تنها به وسیله دعوت ها و مجاهدت های حضرت علی (علیه السلام) پیامبر را شناخته و دعوت او را درک کرده اند، پس او «راه» محمد (صلی الله علیه وآله) است و قبول کردن پیامبر جز از طریق پی روی حضرت علی (علیه السلام) میسر نیست. از این رو، حضرت زهرا (علیها السلام) شکی ندارد که امت با ترک رهبری حضرت علی (علیه السلام) از راه اسلام و صراط هدایت الهی خارج گشته است، هرچند تا حدی احکام و مناهج اسلامی را انجام دهد و نماز و روزه به جای آورد؛ زیرا مناهج حق و روش صحیح زمانی مؤثر است که در راه حق انجام پذیرد.



روش صحیح آن گاه که در راه صحیح نباشد بهره ای ندارد و به تعبیر دیگر، مقبول درگاه احدیت نیست. عمل به دستورهای پیامبر عظیم الشان بدون قرار گرفتن در راه او، هرگز انسان را به بهشت نمی رساند.

حضرت زهرا(علیها السلام) با این بینش وارد بحث شده، قومش را به شدت سرزنش می کند. او ترازویی دقیق در مسجد پیامبر به پا داشته و امت را در پیش از اسلام و پس از آن و آن گاه پس از رحلت پیامبر می سنجد و وضع اسلام را در حال و آینده بررسی می کند: «فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه ظهر فیکم حسکة النفاق و سمل حلاب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ حامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفا بکم فالغاکم لدعوتیه مستجیین و للفره فی ملاحظین، ثم استهضکم فوجدکم خفافاً و احمشکم فالغاکم غضاباً فوسمتم غیر ابلکم و وردتم غیر مشربکم. هذا والعهد قریب و الکلم رحیب و الجرح لما یندمل والرسول لما یقر ابتداراً زعمتم خوف الفتنه (ألا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالكافرین)»<sup>(۱)</sup> پس وقتی خداوند برای پیامبرش خانه پیامبران و مأوای برگزیدگانش را اختیار نمود، در میان شما خار نفاق روید و لباس دین کهنه شد. آنان که [در زمان حیات پیامبر] از نومیدی سکوت کرده بودند، زبان به سخن گشودند، گم نامان خوار و ذلیل به عرصه ظهور آمدند. نر شتر راه باطل صدا در گلو انداخته، در میدین شما مغرورانه به جولان پرداخت و شیطان سرخویش از مخفیگاهش بیرون آورد و بر شما بانگ برداشت و شما را جوابگوی دعوتش یافت و فهمید که شما هنوز به او ارج و احترام می نهدید و چشم در افتخارات شیطانی دارید. سپس شما را به نهضت و قیام فراخواند و سبک بالتان یافت؛ شما را به خشم آورد، خشمگینتان دید. پس غیر شتر خودتان را داغ نهادید و علامت زدید و بر غیر آبشخور خودتان وارد گشتید. این ها همه در زمانی صورت پذیرفتند که عهد پیامبر نزدیک بود و زخم ما عمیق و هنوز جراحت های [غم هجران پیامبر] مداوا نگشته و پیامبر دفن نشده بود. پیش تاختید و گمان کردید که [بدینوسیله] از فتنه و آشوب جلوگیری می کنید، در حالی که به واقع در فتنه فرو افتادید و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آری، همه چیز پس از پیامبر عوض شد و رنگ دیگری به خود گرفت. آن کس که در گذشته (در حال حیات رسول الله) زبانش بسته بود، زبان گشود و سخنور گشت. احمقان گذشته نوابغ شدند. آنان که در تمام تاریخ قبیله شان نشانی از فخر و عزت مشهود نبود، به یمن وجود اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) و تلاش ها و مجاهدت های آنان اسلام آوردند و با تمسک به اسلام ارج و ارزشی یافتند، و کار به جایی رسید که همان ها بر اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) فخر می فروختند و مغرورانه و متکبرانانه از کنار آنان می گذشتند و مانند نیشتری بر قلب اهل بیت(علیهم السلام) فرود می آمدند و آن قدر این مسئله اوج گرفت و دشمنی ها با فرزندان پیامبر تشدید گردیدند که حتی آن ها را از ارث پیامبر محروم گرداندند.

حضرت زهرا(علیها السلام) با بیان این تغییرات عمیق، در تاریخ ثبت می کند که آنچه پس از پیامبر به صورت اسلام عرضه شد، اسلام نیست؛ زیرا رهبری مردم به دست خواران قوم افتاده و اسلام از راه اصیل و جریان صحیح خویش منحرف گشته است.

در خطبه دوم نیز به بانوان مدینه چنین می فرماید: «وَيَجْهَمُ! (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟) فيا حسرتا لكم و آئی بكم و قد عُمت عليكم (أَلَمْ يَكْمُوهَا و أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ)»؛<sup>(۱)</sup> وای بر آن ها! آیا کسی که به حق هدایت می کند شایسته پیروی و اطاعت است، یا آنکه نمی تواند خودش را هدایت کند مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ بر شما متأسفم و من می بینم که امر برایتان مبهم شده است. آیا به اجبار شما را بدان وادارم، در حالی که آن را نمی پسندید؟

پرواضح است که منظور حضرت زهرا(علیها السلام) از این جملات، اعتراض به خلافت ابوبکر است؛ زیرا او خود پس از رسیدن به خلافت، در منبر قرار گرفت و علیه خود چنین اعتراف کرد: «و انَّ لي شيطاناً يعترينى أحياناً، فاذا رأيتُمونى غضبتُ فاجتنبونى و ان زغتُ فقوّمونى»؛<sup>(۲)</sup> من شیطانی دارم که گاه گاهی بر من مستولی می شود. پس هرگاه عصبانی شدم، از من دور شوید و هر گاه میل به باطل کردم، مرا اصلاح کنید.

حضرت زهرا(علیها السلام) در جواب بانوان مدینه، که به عیادتش آمده بودند، زبان به سخن گشود و آشکارا بر مردان مدینه خشم گرفت و بر خلافت حضرت علی(علیه السلام) تصریح فرمود: «وَيَجْهَمُ آتَى زَعْرُوهَا عَنِ الرَّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النَّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهِيظِ الرُّوحِ الْإِمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ؟ (إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) وَ مَا أَدْرَى تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ وَ تَقْمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفُهُ وَ قَلْبُهُ مَبَالِغُهُ لِحَتْفِهِ وَ شِدَّةُ وَطْأَتِهِ وَ نَكَالُ وَقَعَتِهِ وَ تَمْرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَهُ! لَوْ مَالُوا عَنِ الْحِجَّةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحِجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا ... وَ لَأُورِدَهُمْ مِنْهَا صَافِيًّا رَوِيًّا ... (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)»؛<sup>(۳)</sup> وای بر آن ها! چسان خلافت را از لنگرگاه رسالت برجنباندند و از پایه های نبوت و دلالت و مکان هبوط حضرت جبرئیل روح الامین و شخصیت آگاه آشنا به امور دنیا و دین جابه جا کردند؟ آگاه باشید که این همان زیان و خسارت کاملاً روشن است. چه چیزی را از علی(علیه السلام) ناپسند شمردند؟ به خدا قسم! ناروا داشتند از او سختی شمشیرش را، و بی اعتنایی او را به مرگ، و نیروی مقاوت و پایداری اش را و شدت کيفر و آسیب حمله هایش را، و خشم

و غضب پلنگ گونه اش را در راه خدا. به خدا قسم! اگر افرادی از راه روشن روگردان می شدند و از قبول حجت و دلیل واضح سرباز می زدند، علی(علیه السلام) آن ها را به آن راه بازمی گرداند و به پذیرش آن حجت وادارشان می کرد ... و آن ها را به سرچشمه ای زلال و سرشار وارد می کرد ... و خود از دنیا آرایه ای زاید بر نمی گرفت ... و اگر اهل آبادی ایمان می آوردند و

تقوا می‌ورزیدند، درهای برکت را از آسمان و زمین به رویشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند و ما آن‌ها را به سزای عملکردشان گرفتار کردیم.

مشاهده می‌شود که حضرت زهرا(علیها السلام) با براهین روشن و منطقی، از حق اهل بیت (علیهم السلام) در خلافت — که برگزیدگان خاص خداوند — دفاع می‌کند و در واقع، از حق خدا دفاع می‌کند؛ زیرا انتخاب رهبری حق خالص خداست که در آن زمان، به تعیین شخص حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان او تصریح شده بود و در عصور بعد، به تعیین وصفی از طریق ائمه اطهار (علیهم السلام) اعلام شده است.